

خدا جون سلام به روی ماهت...



ناسرخیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!

بیگ نیت ۱
دردسرساز تمام‌عیار
اعجوبه‌ی کلاس



لینکلن پیرس
نسترن فتحی



انتشارات پرتقال

بیگ نیت، دردرساز تمام‌عیار

جلد (۱) اعجوبه‌ی کلاس

نویسنده: لینکلن پیرس

مترجم: نسترن فتحی

دبیر مجموعه: رامتین فرزاد

مدیر هنری: شگون شریفی

گرافیکست جلد: حسین پاشازاده

صفحه‌آرا: حسن محرابی

لیتوگرافی: واژه‌پرداز اندیشه

چاپ و صحافی: واژه‌پرداز اندیشه

نوبت چاپ: اول - ۹۵

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان

راستی تا یادم نرفته راه‌های ارتباطی با ما:



۰۲۱-۶۳۵۶۴



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



www.porteghalpub.com



kids@porteghalpub.com



مشرکانه: پیرس، لینکلن. Peirce, Lincoln
عنوان و نام پدیدآور: بیگ نیت: دردرساز تمام‌عیار / لینکلن پیرس؛
ترجمه‌ی نسترن فتحی.
مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۴
مشخصات ظاهری: ۲۱۵ ص.، مصور؛ ۲۱/۵ × ۱۴/۵ س.م.
شابک: شابک دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۸۱۱۱-۱۲-۲؛ ۹۷۸-۶۰۰-۸۱۱-۱۱-۵
وضعیت فهرست نویسی: فیا
یادداشت: عنوان اصلی: 1 c2010 Big Nate in a class by himself
عنوان دیگر: اعجوبه‌ی کلاس
موضوع: داستان‌های آمریکایی -- قرن ۲۱ م.
شناسه‌ی افزوده: فتحی، نسترن، ۱۳۶۶، مترجم
رده‌بندی کنگره: ۹۱۳۹۴ (۴)PS۳۶۰۴
رده‌بندی دیویی: ۸۱۳/۶
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۳۹۷۴۸۹

تکلیف

۱۰۰
در درس‌ساز تمام‌عیار
عجوبه‌ی کلاس



پرفروش‌ترین اثر نویسنده‌ی نیویورک تایمز
لینکلن پیرس ← نسترن فتحی

مقدمه‌ی یک کودک ناشر!

خواهش می‌کنم بزرگ نشید!
ما هم به روز مثل شما و هم سن و سال شما بودیم؛
خوش حال بودیم و بی‌دلیل می‌خندیدیم!
اما نمی‌دونیم کی بهمون یاد داد که:
”بهتره زود بزرگ بشید؛ بزرگ شدن و بزرگ بودن، بهتره...“
و امروز که بزرگ شدیم، مثل چی پیشمونیم!
حالا دنبال به راهی می‌گردیم برای برگشتن...
من می‌خوام برگردم
اولین کاری که برای برگشتن انجام دادیم،
راه‌انداختن به انتشارات کودک و نوجوان بود؛ انتشارات پرتقال!
با انتشار هر کتاب خوب کودک و نوجوان،
ما به قدم به شما نزدیک‌تر می‌شیم.
منتظرمون باشید.
ما برمی‌گردیم و با هم بازی می‌کنیم؛
و از کودکی‌مون لذت می‌بریم.
منتظر باشید...



تقدیم به
همه‌ی خلاق‌های باهوش

فصل ۱



چهاردهمین
لایحه‌ی اصلاحیه‌ی
قانون اساسی در
چه سالی به
تصویب رسید
؟

می‌توانست
هر کسی را
صدا بزند.
بیست و دو تا بچه‌ی
دیگر هم تووی کلاس
بودند. همه هم دست
بلند کرده بودند. فرانسیس
دست بلند کرده بود؛ تَدی دست
بلند کرده بود؛ جینا هم که صد البته
دستش را بلند کرده بود؛ حتی آن نیک بلونسکی هم که همیشه‌ی
خدا ردیف آخر نشسته و مدادش تووی دماغش است، دستش را
بلند کرده بود.

می‌توانست هر کدام از این‌ها را صدا بزند... مگر نه؟

حالا حدس بزنید چه کسی را صدا زد؟!

خانم گادفری همیشه
همین کار را می‌کند.
همیشه وقتی من
جواب را بلد نیاشم
صدایم می‌کند. انگار
به او الهام می‌شود
که بلد نیستم.



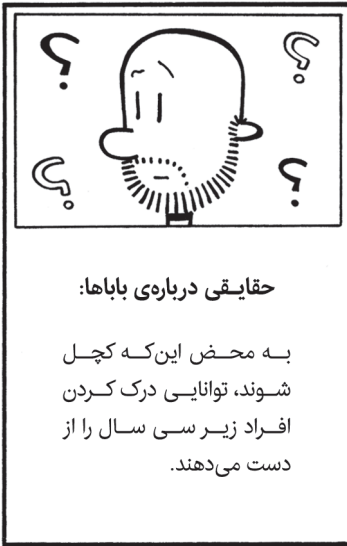
تووی صدلی فرو رفته‌ام! همه‌ی بچه‌های کلاس بهم زُل زده‌اند.
اول گوش‌هایم شروع کردند به داغ شدن و حالا لپ‌هایم. فکر
کنم تابلو است که پیشانی‌ام خیس عرق شده.



فریاد می‌زند: «خب؟!»



شنیده‌ام آدم تووی یک روز معمولی، از ۱۰ درصد توان مغزش
استفاده می‌کند. خب! الآن با این وضعی که من دارم و
دهانم مثل کیسه‌ی شن، خشک و خشک‌تر می‌شود، باید آن
۹۰ درصد دیگر هم به دادم برسد تا از این وضع خلاص شوم.
ولی حیف که مغزم خالی خالی است!



بیشتر شبیه پدرهایی است که نمی‌دانند جریان چیست! اصلاً نمی‌تواند خودش را بگذارد جای من! خب، از وقتی که خودش کلاس ششم بوده چند سال گذشته است؟؟؟ سی سال؟؟؟ چهل سال؟ چرا باید حس یک کلاس ششمی را درک کند؟ کلاس ششمی‌ای که کل روز را مثل زندانی‌ها، در ساختمانی پُر از بوی گچ، آمونیاک و ناهار مدرسه

می‌گذراند؟ طبیعی است که یادش نیاید یک دانش‌آموز کلاس ششمی، دقیقاً چه حس و حالی دارد.

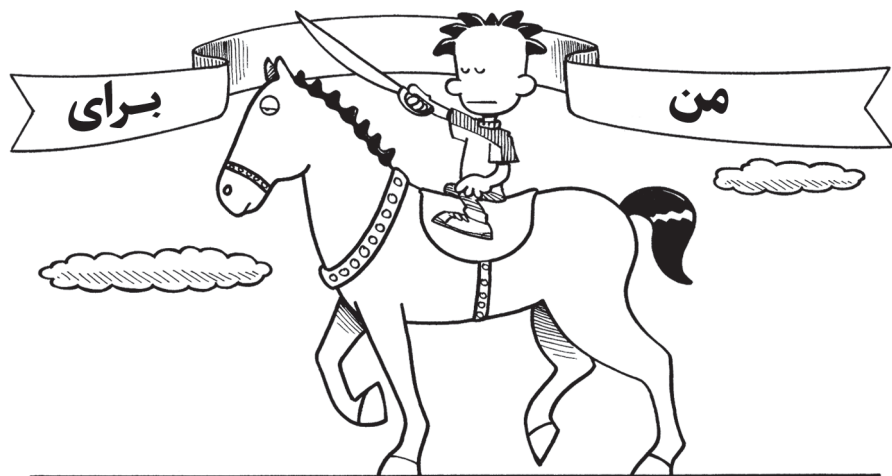
خب من یک کلاس ششمی معمولی نیستم. البته اعتراف می‌کنم که شاید خیلی خفن هم نباشم، اما به این سؤال جواب بدهید: وقتی من پایم را از این‌جا بیرون گذاشتم و خواستم در دنیای واقعی زندگی کنم، اصلاً برای کسی مهم است که من می‌دانم



معاون اولین رئیس‌جمهور کشور
 که بود و چه کرد؟ به خدا اگر
 مهم باشد! (بی‌خودی ادای بَلَدها
 را درنیاورید! چون مطمئنم که شما
 هم جوابش را نمی‌دانید.) مسئله
 این است که من می‌خواهم
 استعدادم را برای کارهایی غیر
 از حفظ‌کردن یک مشت وقایع



مزخرف و به‌دردنخور، به کار ببرم. من برای کارهای بزرگ‌تری
 ساخته شده‌ام. کارهای بزرگ‌تر...!



معرکه‌بودن به دنیا آمده‌ام!

هنوز خیلی مطمئن نیستم که چه سرنوشت معرکه‌ای در انتظارم است، ولی حتماً فکری به حالش خواهم کرد. در واقع چیزهایی تووی سرم هست که فهرستش را نوشته‌ام و روی درِ کمدم چسبانده‌ام.



کارهای دیگری هم هست که مطمئنم در آن‌ها به جای خاصی نمی‌رسم. مثل اُپرا، شنای نمایشی، نگهداری از گربه‌ها و... فکر کنم همین‌ها کافی باشد.

بگذارید به این واقعیت تلخ برگردیم که امروز تعطیل نیست و باید بروم مدرسه. می‌دانید؟ همه‌ی روزهای مدرسه شبیه هم نیستند. می‌توانید آن‌ها را رتبه‌بندی کنید و بهشان امتیاز بدهید (برای اطلاعاتان؛ من واقعاً عاشق رتبه‌بندی‌ام. آخرین بار، یک هفته‌ی کامل، برای رتبه‌بندی خوراکی‌هایی که دوست داشتم، وقت گذاشتم. رتبه‌ی اول: پفک، رتبه‌ی آخر: نان برنجی).



اگر قرار بود روزهای مدرسه را رتبه‌بندی کنم، می‌شد این:

۱- آقا معلومه دیگه! تخم‌مرغ!!! یه جاهایی هم لنگه کفش! شایدم گوجه‌فرنگی!!! اما کلاً ماجرا از این قراره که شب هالووین یه شب خاص خارجیه! تووی این شب، مردم با سر و وضع عجیب‌وغریب می‌رن جشن! این وسط، مثل رسم قاشق‌زنی خودمون، می‌رن در خونه‌های ملت و خوراکی می‌گیرن! حالا بخش خشن ماجرا کجاست؟ وقتی که از خوراکی خونه‌ای خوششون نیاد. اون وقت خونه تخم‌مرغ بارون می‌شه...

۲- همون «وات د فاذا»

😊 روزهای گردش علمی



منظورم این گردش‌های بی‌مزه نیست که معلم مجبورتن می‌کند اطراف مدرسه بچرخید و به مناسبت روز زمین پاک، زباله جمع کنید. منظورم یک گردش درست و حسابی است که سوار اتوبوس می‌شوید و می‌روید اردو. حالا شاید یک تکلیف هم بهتان بدهند تا این وسط یک‌چیزی یاد

بگیرید، که البته برای این بخش ماجرا می‌شود بهانه‌ای جور کرد. مثل همان کاری که من پارسال موقع بازدید از آکواریوم کردم.

😊 مناسبت‌های ویژه



الآن باید
سر کلاس
ریاضی باشم!



این یعنی وقتِ کلاس به خاطر یک چیز بهتر از درس، مثل فیلم‌دیدن، برنامه‌ی ویژه‌ی انجمن، یا بهتر از همه، به خاطر موارد اضطراری، گرفته شود. پارسال، بهار، کلاه‌گیس خانم سزویکی آتش گرفت و صدای

زنگ خطر بلند شد. همه از ساختمان ریختیم بیرون و یک ساعتی تووی حیاط، فریزی‌ها بازی کردیم. به همه، جز خانم سزویکی، خوش گذشت.

☺ روزهای معلم جایگزین

فکر کنم همه قبول داشته باشیم که معلم‌های جایگزین، از معلم اصلی بهترند. منظورم از «بهتر» یک‌جورهایی «از همه‌جا بی‌خبر» است. بالاترین امتیاز معلم‌های جایگزین را این تازه فارغ‌التحصیل‌هایی می‌گیرند که تا حالا یک روز هم در عمرشان درس نداده‌اند. راستش را بخواهید خیلی راحت گول می‌خورند، چون هنوز کلک‌های ما برایشان رو نشده است.



۱- فریزی دیگه! نمی‌دونین؟! منم نمی‌دونستم. اسمش رو گوگل کردم و از روی عکسش فهمیدم! از این بشقاب‌هاست که برای هم پرتابش می‌کنن. کسی که اون‌ور ایستاده می‌گیرتش، بعد دوباره پرتابش می‌کنه برای این‌وری! و این ماجرا تا وقتی که وقت داشته باشن ادامه داره. که چی آخه! به خدا وسطی خودمون خیلی باحال‌تره!

روزهای معمولی ☹️

بدبختانه بیشتر روزهای مدرسه این جوری‌اند که شش ساعت و نیم کامل باید کلی موضوع مختلف، از فتوسنتز گرفته تا ماجرای جنگ سال ۱۸۱۲ را بخوانید. رعشه به تن آدم می‌افتد. تازه وقتی به خانه می‌رسید، والدینتان می‌پرسند:

شما حدوداً ده ثانیه به این سؤال فکر می‌کنید و بعد جواب می‌دهید:



روزهای مصیبت ☹️

اتفاقات زیادی وجود دارد که می‌تواند یک روز مدرسه را به کلی خراب کند و اصلاً نمی‌شود آن‌ها را فهرست کرد.



ممکن است یکی از معلم‌ها (معمولاً خانم گادفری) بدون دلیل خاصی سرتان داد بکشد؛ این مورد زیاد برای من اتفاق می‌افتد. شاید هم یکی از قلچماق‌های مدرسه مثل چستر، که انگار تووی شیرکاکائویش هورمون رشد می‌ریزد و می‌خورد، خدمتتان برسد. یا حتی ممکن است معلمی با یک امتحان یا پرسش کلاسی ناگهانی، این مصیبت را برایتان درست کند.



حالا یک سؤال وحشتناک: ما امروز امتحان داریم؟ یادم نمی‌آید دیروز معلمی حرفی از امتحان زده باشد. اما خب، من معمولاً بیشتر حرف‌های معلم‌ها را فراموش می‌کنم، چون درست وقتی این‌جور چیزها را می‌شنوم،

می‌روم تووی یک عالم دیگه.

بشینید بچه‌ها، درس رو شروع می‌کنیم.

«درس رو شروع می‌کنیم»، به زبان معلم‌ها، یعنی «شروع یک کار خیلی کسل‌کننده و یک لالایی برای مغز».



این جور وقت‌ها آرزو می‌کنم کاش حواسم را مثل فرانسویس جمع می‌کردم.

فرانسویس!!!!... فرانسویس حتماً می‌داند امروز امتحان داریم یا نه!